



کاوس کیانی

جهان بینیِ توحیدی

موضوع : نقشِ توحید در آرمانِ بشری

درباره‌ی شریعتی

سال : ۱۳۹۶

کانون آرمان شریعتی

✦ پرسش :

● لطفاً درباره‌ی جهان‌بینی توحیدی توضیح دهید، و این‌که، ما
چطور از مفهوم توحید، آزادی‌خواهی، برابری‌طلبی، و
عرفان‌گرایی را بیرون می‌کشیم؟

✦ پاسخ :

● ما در جهان‌بینی توحیدی، بر این باور هستیم که، این جهان دارای شعور است، و طبیعتاً وقتی که معتقدیم در این جهان شعوری هست، پس بی‌تردید این جهان دارای هدفی است، دارای جهتی است، و دارد به سمتی می‌رود.

● در واقع، پیام‌آوران، به عنوان خالقان ایده‌ی جهان‌بینی توحیدی در تاریخ، یعنی همان کسانی که این اندیشه را در طول تاریخ ساختند، حال یا خودشان ساختند، یا با الهام از خداوند، از طریق تجربه‌ی وجودی‌ای که داشتند، در درون‌شان سر زده و به آن رسیدند، این اندیشه را مطرح کردند که:

● این جهان، از آنجا که جهانی دارای شعور است، پس هدف مند بوده، و به سوی کمالی در حرکت است، و انسان نیز، که یکی از پدیده‌های این هستی، و گلِ سرسبزِ آن است، و حتی به علتِ برخوردارِی از سه خصیصه‌ی خودآگاهی، انتخاب‌گری، و آفرینندگی، تافته‌ی جدابافته‌ای از دیگر پدیده‌ها نیز است، طبیعتاً باید هدف‌مند باشد، و آن هدفِ نهاییِ انسان، از نظرِ آنان، خداگونه شدن است.

● در جهان‌بینی توحیدی، ما بر این باوریم که: خدای این جهان، مظهر مجموعه‌ای از ارزش‌هایی نظیر مهربانی، بخشندگی، عزت، زیبایی، صراحت، صداقت، صمیمیت، صفا، و... است، و خداگونه شدن به معنای آن است که، ما این ارزش‌های انسانی_خدایی را در خودمان تحقق دهیم.

● در جهان‌بینی توحیدی، همه‌ی ما از خداییم، و خاستگاه همه‌ی ما اوست. آیه‌ی اِنَالله و اِنَا الیه راجعون به این معنا است. از نظر این جهان‌بینی، روح واحدی در همه‌ی ما دمیده شده است، و همه‌ی ما، در سیر تکامل تاریخی موجودات، از مرحله‌ی "حیوانیت" به مرحله‌ی "بشریت" رسیدیم، و جبراً، بی‌هیچ اختیار و انتخابی، بشر شده‌ایم (اِنَا لله)! و در مسیر این تکامل تاریخی می‌توانیم، آگاهانه و مختارانه، با تحقق ارزش‌های انسانی_خدایی در خویش، از "بشر" بودن به "انسان" بودن فرارویم، و آنگاه، روز به روز، در جاده‌ی بی‌انتهای خداگونه‌گی، به پیش رویم (و اِنَا الیه راجعون).

● ما در دیدگاه توحیدی، بر این باوریم که، در جهانی که ما می‌شناسیم، برخلاف آن نظام تبعیض‌آمیز حاکم در "تاریخ"، در "جامعه"، و در درون "انسان"، نظامی توحیدی و بدون تضاد حاکم است، و همه پدیده‌ها، در نظامی جبری، و در یک کُل هدفمند، در حرکت‌اند.

● در این جهان، ما انسان‌ها، به دلیل داشتن قدرت انتخاب و اختیار، آن هدف واحد را پی نگرفته‌ایم، و در نتیجه، جامعه دچار تضاد شده، و یک درگیری مستمر و بی‌پایان، بین پاکی و پلیدی، و نیکی و زشتی برقرار است، و به قول معروف، اهورا و اهرمن، بر سر این تضادها، مدام در حال جنگ و درگیری باهم هستند. و روشن است که، بشریت، در درون این تضادهای ویران‌گر، قادر به خداگونه شدن نیست!

● پس رسالت انسان‌ها در زندگی این است که، این تضادهای پدید آمده در زمین، به عنوان بخشی از هستی، که بر اثر انتخاب خود انسان‌ها در طول تاریخ پدید آمده است را، حل کنند، و آن را از حالت تضاد و تبعیض (شرک)، به وضعیت یگانگی و برابری (توحید)، بازگردانند.

● هر چند، نه به این معنا که، تمامی این تضادها، به طور کامل، از بین برود، به صفر برسد، و همه چیز اهورایی شود، و هیچ چیز اهرمنی بر جای نماند! بلکه، بحث بر سر وجه غالب آن است، و این که، وجه غالب رفتار مردم آن جامعه، کارهای نیک شود. چون، با توجه به قدرت انتخاب و اختیار آدمی، همیشه زشتی و پلشتی در جامعه وجود خواهد داشت، اما در حد ده درصد، بیست درصد، و اکثر توان آدمی، در مسیر خلق یک جامعه‌ی ایده‌آل، به کار خواهد رفت.

● اگر به تاریخ بنگریم، درمی‌یابیم که، آنچه که عامل همه‌ی تضادها در تاریخ و جامعه و انسان شده، "مالکیت" بوده است، چون، زمانی که مالکیت به وجود آمد، طبقات شکل گرفت، و دارا و ندار پدید آمد، و در واقع، همه‌ی این اختلاف‌ها زاده‌ی مالکیت، و نظام طبقاتی برآمده از آن است، و آنگاه، با پیدایی چنین نظام طبقاتی، و حاکمیت آن بر جامعه، طبیعتاً، اکثر ما گرفتاران در چنین ساختار تبعیض‌آفرین و سرکوب‌گری، دیگر قادر به رشد و تعالی و خداگونه شدن نیستیم!

● پس اگر قرار است که ما هم در کنار دیگر پدیده‌های این هستی، مسئولیت خویش را به عنوان پدیده‌ای از این هستی شگفت بپذیریم، و هدف تکاملی خویش را در پیش گیریم، و به اوج تعالی انسانی برسیم، در درون سیستمی با این همه تبعیض و تضادهای انسان‌کش، ممکن و شدنی نیست، و ابتدا باید خود را از چنبره‌ی این همه تضاد برهانیم.

● و برای از بین بردن این تبعیض و تضادهای موجود، و ایجاد جامعه‌ای برابرانه، به عنوان بستری برای رشد و شدن انسان، راهی جز حذف عامل به وجود آمدن تمامی این تضادها، یعنی مالکیت خصوصی استثماری، نداریم، که بی‌شک راهی است سخت دشوار و پیچیده، و تنها و تنها در یک پروسه‌ی تاریخی تدریجی و طولانی امکان‌پذیر است!

● در سه قرن گذشته، روشنفکران انسان‌گرای برابری‌طلب، با مطالعات تاریخی دقیق و گسترده و همه‌جانبه، دریافته‌اند که، ما امروز، برای گذار از نظام تبعیض‌آمیز حاکم بر جامعه، و ساختن جامعه‌ای مبتنی بر "آزادی و برابری و معنویت"، نیازمند برپایی یک نظام اقتصادی برابره‌هستیم، نظامی که این تضادها را از میان بردارد. و نام این نظام اقتصادی برابره‌هستی انسانی، "سوسیالیسم" است.

● سوسیالیسم، در معنای عام آن، به معنای "اجتماعی کردن" است، و به ویژه، اجتماعی کردن "قدرت" و "ثروت" و "معرفت"، و در معنای خاص آن، به معنای اجتماعی کردن اقتصاد کشور است. و مهم‌ترین بخش آن، ایجاد تعاونی‌های تولیدی و توزیعی و خدماتی، به عنوان بخش اصلی اقتصاد، و در کنار دو بخش دیگر، یعنی "بخش ملی"ی جایگزین بخش دولتی، و "بخش خصوصی"، که باید کوچک و کوچک‌تر شود.

● استراتژی سیستم اقتصادی سوسیالیستی، در بخش مالکیت نیز، که از اهمیت حیاتی برخوردار است، عبارت است از: برپایی "مالکیت ملی" به جای "مالکیت دولتی"، براساس یک سیستم مدیریت ملی. گسترش و حمایت از "مالکیت اجتماعی" به جای "مالکیت خصوصی". و پذیرش "مالکیت شخصی" جهت حفظ دستاوردهای فردی انسان.

● ما، با توجه به هدفی که در جهان‌بینی توحیدی برای انسان قائلیم، که عبارت است از رشد و تعالی و خداگونگی، و با توجه به این اصل که، این رشد نسبت مستقیمی دارد با میزان رفاه و فراغت و قدرت انتخاب انسان، به این نقطه می‌رسیم که: انسان‌ها برای دستیابی به این رشد، نیاز به "بستری برای رشد" دارند، که تنها در یک جامعه‌ی برابرانه‌ی فارغ از تبعیض شدنی است. پس، با باور به جهان‌بینی توحیدی، ما به ضرورت وجود "برابری" جهت نفی تبعیض می‌رسیم.

● آنگاه می‌بینیم که، این قدرتمندان هستند که برای جامعه تصمیم می‌گیرند، و اگر قرار است که ما به برابری برسیم، و تبعیض‌های موجود را از بین ببریم، شرط اول آن، برخورداری از قدرت "انتخاب" است، تا بتوانیم انتخاب کنیم، و برای آینده‌ی خودمان طرح و برنامه بریزیم، و تصمیم بگیریم که می‌خواهیم چه کنیم و چه شویم. و طبیعتاً، برای داشتن چنین قدرت انتخابی، هم به آزادی فردی و اجتماعی در جامعه‌ی مدنی، و هم به دموکراسی در سطح سیاسی نیازمندیم. تا انسان‌ها حق انتخاب داشته باشند، و بتوانند هر ایده‌ای را بخوانند و بگویند و بنویسند و خلق کنند، و جامعه براساس دیدگاه آگاهانه و انتخابی خود مردم، و در راستای منافع اکثریت افراد جامعه، به پیش برود. پس ما جبراً به ضرورت وجود آزادی و دموکراسی می‌رسیم.

● اکنون ما باورمندان به جهان‌بینی توحیدی، به ضرورت حیاتی وجود آزادی و برابری، جهت شکل‌گیری آن بستر رشد انسانی، پی برده‌ایم، اما آنچه که در این میان مبهم مانده است، پاسخ به این سوال بنیادی است که:

● اساساً معنای خودِ زندگی چیست؟ جایگاه راستین ما در این هستی کجاست؟ این ارزش‌هایی که آن‌ها را می‌پرستیم، و در پی تحقق آن‌ها در خویشیم، از کجا سر زده‌اند؟ این هستی به کدام سو روان است؟ ما در این جامعه‌ی آزاد و برابر چه را می‌جویم و چه را می‌طلبیم؟ و ما مهاجر کدامین راهیم؟

● ما روشنفکران، سیر عرفانی خویش را، در همان ابتدای حرکت، آغاز می‌کنیم، اما اکثر افراد جامعه، تنها با زندگی در جامعه‌ای آزاد و برابر این راه را آغاز می‌کنند (هرم مزلو). و در واقع، پس از تحقق عینی برابری جنسیتی و نژادی و قومی و مذهبی و مرامی است که اندیشه‌ی برابری در وجودشان نهادینه می‌شود، و به آن نقطه‌ای می‌رسند که، تنها ملاک برتری افراد را، میزان سرسپردگی آنان به ارزش‌های انسانی_خدایی بدانند. پس باید این نکته‌ی اساسی و بسیار حساس را درک کنیم که: سیر رشد و تکامل و تعالی و رهایی در روشنفکران، به ترتیب "عرفان، برابری، آزادی"، و در مردم عادی، عموماً به ترتیب "آزادی، برابری، عرفان" است.

● پس، ما برای خداگونه شدن، نیازمند جامعه‌ای هستیم که، حداقل در سه عرصه‌ی اساسی‌اش، تبعیض نباشد: در عرصه‌ی سیاسی یعنی در قدرت (با تحقق آزادی)، در عرصه‌ی اقتصادی یعنی در ثروت (با تحقق برابری)، و در عرصه‌ی فرهنگی یعنی معرفت (با تحقق عرفان).

● آری! مکتب توحیدی به ما می‌گوید که: شما دچار تضاد و شرک فردی و اجتماعی و تاریخی هستید، و باید به توحید برسید. اما واقع‌گراست، و می‌گوید که: برای رسیدن به توحید، باید این تضادهای موجود، یعنی "تضاد سیاسی"، "تضاد طبقاتی"، و "تضاد انسانی" را از بین ببرید. چون تا زمانی که این تضادها را از بین نبرید، و بستر مناسبی ایجاد نشود، شاید صد نفر، هزار نفر مثل شریعتی، مثل طالقانی، و مثل فلان و فلان بتوانند انسان‌های وارسته‌ای شوند، اما در چنین شرایطی، تنها یک نفر در هر هزار نفر ممکن است موفق شود، و آن ۹۹۹ نفر دیگر، برای رسیدن به آن تعالی وجودی، نیازمند یک بستر مناسب هستند.

● در مکتب شریعتی، "جهان‌بینی"ی ما، جهان‌بینی توحیدی است، و "هدف" ما، رسیدن به جایگاه والای "خداگونه‌گی"، و "راه" رسیدن ما به این هدف، از میان بردن تضاد (شرک)، و تحقق یگانگی (توحید)، در فرد و جامعه و تاریخ است، تا در نهایت بتوانیم، با کُل هستی، هماهنگ شویم.

● در این راستا، ما برای توحیدی کردن "سیاست"، نیازمند تحقق "آزادی" (با سیستم دموکراسی شورایی)، برای توحیدی کردن "اقتصاد"، نیازمند به تحقق "برابری" (با سیستم سوسیالیسم انسانی)، و برای توحیدی کردن روابط بین انسان و طبیعت، و روابط بین انسان‌ها و نژادها و قومیت‌ها و ملت‌ها، نیازمند تحقق "عرفان" (با نگرش ترکیبی "عرفانی، اومانیستی، اگزیستانسیالیستی") هستیم.

● ما در مکتب‌رهای بخش شریعتی، در اوج نگرش توحیدی خویش، با نگاهی "عرفانی، اومانیستی، اگزیستانسیالیستی"، و در راستای تلاش برای تحقق جامعه‌ای مبتنی بر "آزادی، برابری، عرفان"، به طرح این شعار توحیدی می‌رسیم که، همه از خداییم، و به سوی خدا می‌رویم، و به تعبیر عارفان، همه‌ی ما انسان‌ها قطره‌ای از دریای وجودیم، و سیر تکاملی ما، جاری شدن چون رودی، و پیوستن به آن دریاست.

● مولانای بزرگ، در آن شعر معروف خویش، این سیر تعالی‌بخش را، به زیبایی تمام، به تصویر کشیده است: ما ز بالاییم و بالا می‌رویم (ما از خداییم و به سوی او اوج می‌گیریم)، ما ز دریاییم و دریا می‌رویم (هر کدام از ما قطره‌ای از قطرات دریای وجودیم)، ما از این جا و از آنجا نیستیم (ما در حقیقت، کُرد و تُرک و فارس و... نیستیم)، ما

ز بی‌جاییم و بی‌جا می‌رویم (ما در این زمین غریبیم، و به آن نمی‌دانم کجا، نمی‌دانم کی، نه اینجا، به غیب، به آن وطن مالوفِ خویش می‌رویم).

● این شعرِ مولانا ترجمه‌ای بس زیبا و شگفت از آیه‌ی انا لله و انا الیه راجعون است. نگرشی توحیدی، که بیانگرِ آن است که، ما همه از خداییم، از یک سرچشمه آمده‌ایم، و به یک سرچشمه می‌رویم. و شریعتی، این نگاهِ عرفانیِ مولانا را، از آسمانِ "آرمان"، به زمینِ "واقعیت" پیوند می‌زند، و امکانِ تحققِ آن در کُلِ آدمیان را، به تحققِ پیشینیِ یک تثلیثِ اهورایی موکول می‌کند: تحققِ تثلیثِ "عرفان، برابری، آزادی"، و در کلامِ علمی، همان تثلیثِ "دموکراسی، سوسیالیسم، اومانیسم".

● و در نهایت آن که، آن آزادی و برابری به دست آمده با عقلانیتِ ابزاری، و در غیابِ بینشِ عرفانی، حتی اگر ممکن هم باشد، پایدار نیست! و بقای آن، تنها و تنها با برخورداری انسان‌های آن جامعه از یک بینشِ عرفانی ممکن است، وگرنه، آن جامعه‌ی آزاد و برابر و انسانی، هر لحظه در معرضِ سقوط است. ضمنِ آن که، آن آزادی و برابری و انسانیت، از کیفیتِ والایی برخوردار نیست، چرا که، سطحِ کیفیتِ آزادی و برابری و انسانیتِ هر جامعه‌ای، رابطه‌ی مستقیمی دارد با سطحِ رشدِ عرفانیِ بینش و منشِ انسان‌های آن جامعه.



تالار گفتمان شریعتی

آخرین ویرایش : آذر ۹۸

کانون آرمان شریعتی

